

بر سرزمین ما چه رفته است که گل ها هنوز سوگوارند؟

قصه بهار !

..... قیام مشروطیت
اعتماد و توهّم و باور
حضور گسترده مردم
خیانت و حماقت روحانیت
و
سرکوب خونین قیام !

... حاکمیت ملی مصدق
اعتماد و توهّم و باور
حضور گسترده مردم
خیانت و حماقت روحانیت
حزب توده ایران و
کودتای ننگین 28 مرداد
سرکوب خونین خلقها
زندان و شکنجه و اعدام
فرار و مهاجرت و تبعید !

دیکتاتوری نظامی
دستگاه تفتیش عقاید اسلامی
حضور علنی امپریالیسم
استبداد و استثمار
انفجار خون و باروت !
انقلاب سفید
خرید ارزان روشنفکران
شاه جوان بخت
کشاورزان گرسنه
کارگران ارزان
کارگران فصلی
ارتش ذخیره !
و گلها هنوز سوگوارند !

دیکتاتوری
استبداد و استثمار
سلطه امپریالیسم
تخریب و غارت
چپاول گنج ها
عصای زرین در مذاب زمین
استخراج معادن و نفت
نابودی جنگلها
دستبرد به رنج ها
طبیعت و انسان
و هر آنچه که بر آن
و هر آنچه در آن
و هر آنچه که با آن
میروید و میزید و تولید میشود !
و
گلها هنوز سوگوارند !

دیکتاتوری
استبداد و استثمار
سلطه امپریالیسم
صدور سرمایه

فرهنگ ، اقتصاد ، سیاست
ابتذال ، بیمار ، وحشی
طبیعت
زخمی ، خونین ، خشمگین
سیل و زلزله
طوفان و موج
سرکش و فروکش
آوار ، آوار ، آوار

و آنچه که مانده است
اشرفیت هزار فامیل ، درباریان ، نظامیان
دستگاه عظیم تفتیش عقاید اسلامی
کارگران و کشاورزان گرسنه
بیکاری و ویرانی و فقر و فلاکت و بیماری !

گل مشت بزرگ آفتاب
در صف های طویل نماز وحشت
دعای حاجت
ظهور و حضور مهدی
ریسمان الهی
تسلیم تقدیر
و
گلها هنوز سوگوارند !

تاریخ
خشکسالی !

بیابان را سراسر مه گرفته است
سگان قریه خاموشند !

ابراهای نارس و نازا
طوفان و باد و بوران
مزارع درو شده خشک
کرمهای ساقه خوار
پرواز دستجات بی شمار ملخ
شکم های آمانس کرده گندم کاران
آسیاب های از کار افتاده
آسیابان های پیر و فرتوت
سوز و سرما و درد
تارهای پوسیده اعصاب
صبر و انتظار
آزمایش الهی !
سکوت و تاریکی و وحشت !

جنگل های سوخته
سروهای دغال شده
لاله های خشک
سنگواره های سیاه ماهیان
دستجات کفتاران
کرکسان و موشها
گرسنه و وحشی
دریدن و چریدن !
جشن های 2500 ساله
کارخانه های مونتاژ
کارگران خسته
زحمتکشان بیکار
با دستهای پینه بسته
کنج قفس نشسته
در جنگی نابرابر

گرسنگی کشیدند !
از کوره تا کارخانه
کشتزار و دیم و شالی
فریاد درد کشیدند !

بردباری نه ، هرگز
دیگر خاک خسته است و ما گرسنه ایم !
و گلها هنوز سوگوارند !

همسرایان میخوانند :
ولی آدم کز اندوهان روان زندگی تار است
ولی آدم که نیکی و بدی را گاه پیکار است
فرو رفتن بکام مرگ شیرین است
بایسته آزاده گی این است !
آگاهی و شهامت و اقدام !

لونک
جنگلی خشکیده در پرودت بهم
ستارگان سرخ ؛
خورشید های انفجار
را در آغوش گرفت
روئید و جوانه زد !

راوی عاشق نوید داد :

بنفشه گل داد و مژده داد ،
زمستان شکست و رفت !

گلشمت بزرگ آفتاب
کوچه های سرد و یخ زده را
درنوردید !
جویباران بهم پیوستند
رودخانه ها ی زلال جاری شدند
سیاه ماهیان خونین
در جستجوی پایان راه
به راه تن سپردند !

رودهای خروشان
از کوه پایه های سقف سپید ایران
در تمامی سرزمینهای میانی و کویر لوت
جاری شدند
ونهار دیرینه کاشت آزادی را
که قرنها در سیاهی
گودالهای عمیق جعل و جهل
پنهان مانده بود
آبیاری کردند !
خون گرم
صادقترین
آگاهترین
عاشق ترین
جویندگان کار و آزادی
در رگان خشکسالی جامعه دوید !

بهار در هزاران جویبار جاری تن
جوانه زد !
قیام باشکوه و خونین بهم 57 !

قیام خونین
زایش طبیعت و آگاهی انسان

از هر رنگ و نژاد و جنسیت و ملیت
به جنیش درآمد!
پیوسته سخت استبداد شکست!
دیوار های سد کهنه و فرتوت
2500 ساله جنایت و جهالت و جعلیت
فروریخت!

سرزمین رویانی آزادی
در بهاران زودرس 58
رونید و گل داد
زمین بارور شد!

همسرایان میخوانند:

هوا دلپذیر شد
گل از خاک بر دمید!

قصه بهار
تو شهر و دیار قصه ها!

بچه ها بهار
بچه ها بهار
بیخ ها آب شدند
چشمه های آب
بی رنگ و زلال
به جوش آمدند
از بلندیها پانین آمدند
دشتهای خشک
سبزه زار شدند
مخمل بهار ، دشت لاله ها!
رویش و پویش
همه جا گویش
انقلاب و تغییر!
پرندگان عشق
جوجه دار شدند
گاو و گوسفند ها
بچه دار شدند
جیک و جیک و جیک
ماع و بع و بع
همه جا رویا!

قصه تغییر!

تو آسمونها
ابر های سپید
اسب های سرکش
روی هر کدوم
جوانی عاشق
عقاب تیزپر
کبوتر صلح!

بین آدمها
دوستی و صفا!
بحث و جدلها
زنده و پویا!
کار و اندیشه
داغ و بی ریا!

بیمه و درمان ، برای همه
آموزش و نان ، برای همه

سقف های ساده
با پیچک یاس و یا گل سرخ
برای همه
زندگی و عشق ، برای همه
آب فراوان ، برای هرکس
با هر نام و رنگ!
همه برابر ، همه برادر
همه هم سنگر
رهانی و عدل برای همه!

رویای دیرین
رویای شیرین
جلوه گر میشد!

کابوس و زندان
گمشد از صحنه!
قفلهای از قصه
با نام رمز عشق
دود شد و رفت!
زنجیرهای بند
در هر کارخانه
مزرعه و خانه
در قزل قلعه
اوین درکه
هر زندان و برج
با دست تغییر
از هم و اشدند!
غول های دریند
غول های عاشق
عاشق بهار
همراه بهار
رو دوش مردم
جلوه دار شدند!

توده مردم
هر روز و هر شب
توی کارخانه
تو سربازخانه
توی دانشگاه
توی مدارس
تو بیمارستانها
توی ادارات
توی محلات
توی هر خانه
دور هم بودند
چاره میجستند!

شورا ها ساختند!

شدند یک سایه
شدند یک شبح
از ترس اونها
ژنرال و افسر
وزیر و سفیر
وکیل و دادرس
قاری و ملا و آیت اله
خدمتکار شدند
دستیوس آنها!

شریت و حلوا
شرینی و خرما
صفا میدادن
حلقوم های تلخ
حلقوم های زخم!
دست ها مشت کرده
دل ها پیوسته
همه یکصدا
همگی باهم
بگو مرگ بر شاه
بگو مرگ بر شاه!

شوری بر پا بود
در شهر و روستا ،
کوچه و محله
همه جا شورا
سازمان من
سازمان تو
سازمان عشق
عشق به همراه
عشق به همنوع
ترانه شدند
یه سایه شدند
سایبان عشق
براه افتادند

کوچیک و بزرگ
به رود پیوستند
شدند یک سیلاب
آنچنان عظیم
آنچنان مهیب
که خدایگان
اون شاه شاهان
با هزار فامیل
اشراف و دربار
ژنرال و افسر
مهتر و گاردی
با توپ و تانکها
فانتوم و موشک
دستها مسلسل
از ترس اونها
از ترس موندن
با ذلت مردن
زیر نگاهها
از جا در رفتند
همه درفتند!
رفتن و رفتن
تا اون دور دورا
دیگه تا ابد
بموندن اونجا
بمیرن اونجا!

ظل اله که رفت
با دار و دسته اش
رفتن اونو همگی دیدن
دشمن مردم
با آه و زاری
گریه و خواری
اعلام کرد رسما:

صدای انقلاب راشنیدم!

گل مشت آفتاب همه جا رسید
تو گوش ددان ، تو گوش دیوان !

شادی و غریو
گریه و خنده
جوشش و پویش
عشق و امید
مثل شاپرک
میبرید هر جا
گل ها رنگارنگ
دشتهها لاله زار !

تو شهر قصه
یه هو مثل قارچ
کارگردانان
فیلم برداران
صحنه پردازان
رنگ و وارنگ ، از همه رنگ
شهر فرنگ
روئیدند بر خاک
تو دست هر کس
کاغذ و قلم
دوربین و دستگاه
تکنیک و ابزار
لای آدمها
با چشم و دوربین
ول میزدند !
بدون وقفه
از زمین و زمان
از ستاره ها
شورش مردم
شورای آنها
از شور و غوغا
فیلم میساختن

آهی مسیو چه کار میکنید ؟

فیلم میگیریم
قصه میسازیم
فیلم انقلاب
قصه تازه
شهر قصه ها !

ظل آله که رفت
ددان و دیوان
چاره میجستند !

موش های دیوار
که گوش هم داشتند
گفتند هم جا :
دیو چو بیرون رفت
فرشته آید !
شاه نعمت اله
توی قصه اش
گفته همچنین
در این هزاره
میاد سیدی از آل عبا
ستاره میشه

همه دنباله

میره آسمون
با دنباله هاش
همه میتونن
از اون بالا ها
نگاه بکنن
شهر قصه را
روباه و خروس و آقا کلاغه
گرگها و میش و بره ها
همه حیوانات
با صلح و صفا
میچرند با هم
میچرند باهم !

قصه انی شیرین
سر تا پا رویا
بعداز هزاران قصه بیداد !

نازک بینان
نظر آوردند
نازک اندیشان
اندیشه کردند
نویسندگان
به آن پرداختند
ملی پوشان
فرهیخته گان
فرنگ دیدگان
قانون رو ساختن !
خودفروخته گان
مسخ شدگان
با علم و هنر
با داس و چکش
رمز و اسطراب
به آن پیوستند !
ابزار و تکنیک
صدا و سیما
دانش و تاریخ
دلار و مارک
فرانک و لیره
بازار و حوزه
چهره پردازان
همه دست به دست
همگی با هم
قصه را ساختند !

میلیونها انسان
هوشیار و بیهوش
استاد و شاگرد
کارگر و زارع
با عشق و امید
توهم و باور
اون فرشته را
روی ماه دیدن !
مادران داغ
پدران جهل
موی آقا را
لا قرآن دیدند !

ای داد و بیداد

سجده بر قرآن
داستان راستان !

همه دست به دست
همه یکصدا
همه یک کلام
وحدت کلمه
بدور شهر ها زنجیر کشیدند
راه ها را بستند
راه های فرار !

در انتظار
فرشته قصه
بیر و روحانی
قصه راستان
قصه تازه
قصه های عشق
مردم ساده
مردم امید
زندگی در دست
هر سو دویدن
هفته شهریور
13 آبان ،
خونین و مالین
تودانشگاهها
تو کارخانه ها
توی مدارس
تو سربازخانه
.....
تو خیابانها
فریاد کشیدند :

اگر امام فردا نیاد
مسلسل ها بیرون میاد !

ایران را سراسر سیاهکل میکنیم !

رهبران ، رهبران ، ما را مسلح کنید !

صدای تغییر
بگوش میرسید !

ددان و دیوان
بهوش شنیدند !
همه هماهنگ
با سعی و تدبیر
از تو قصه ها
با صحنه سازی
با نور و صدا
تصویر و تبلیغ
دیو قصه را
با لباس نور
با صدای عشق
جلو کشیدند !

نوفل دوشاتو
ستاد تبلیغ
ستاد ترویج
شماطه گران

گریمورها
دکوراتورها
چهره اش ساختن
یک درخت سیب ، توی محوطه
حضرت امام
زیر درخت سیب
نشسته بر ، روی زمین
گفتگو میکرد
با زائران
امریکائیان
فرانسویان
از همه ملل
وکیل و دادرس
ژنرال و افسر
ساواک و سیا
انتلجنت سرویس
موساد و امل
از هر نوع قماش !

صدا و سیما
از همه جهان
با هزار دوربین
آقا رو بردن
بر روی امواج
هر صدای جعل
هر صدای جهل
را ، بزک کردند !

فرشته نجات
با احساس هیچ
با خشم و نفرت
از هر نوع انسان
از اعماق تاریخ
بیرون آمد !

تاریخ اسلام !
بیعت با امام !
دین و سیاست !

بیعت کنندگان :
آیات اعظام
حجج اسلام
بازار ایران
امرای ارشد
ارتش و ساواک
قوای سه گانه
جبهه ملی ...
نهضت آزادی
خیلی های دیگر
با خیال خوش
پدر روحانی
رهبر ضد امپریالیست
با امام خود
بر روی امواج ،
هم آواز شدند
همگی با هم
یکصدا گفتند :

بفرما آقا ،

حضرت امام
بفرما اینجا ،
شهر قصه ها
شهر آرزو
میلیونها انسان
انسانهای کار
با یه لقمه نان
بساز و خاموش
با امید و عشق
با خیال وهم
همه منتظر
بیعت با امام !

بفرما اینجا
نیروی هوایی
ارتش و ساواک
بگیر و ببند
تو دهن بز
کشته ها پشته
اینهمه زندان
اینهمه قتلگاه
همه آماده
هرچی بادآباد !

نشست خدایان
در گوادالوپ
تصمیم گرفت :

ظل اله که رفت
باید بمونه
روح الهی
روح خدایان
پنهان و اشکار !
هر طوری میخوای
بگیر و ببند
برون بر امواج !

اما میمونه فقط بین ما
شیشه عمرت
تو دست خداست
خدای قادر
خدای غاصب
سود و سرمایه
مالک انسان
و کار انسان !

ایر فرانس
سیمرخ قصه
بر زمین نشست !

ظهور امام
در خاک ایران !

قصه تاریخ
فریب و نیرنگ !
توهم و باور !

میلیونها انسان
در طول مسیر

از مهرآباد تا بهشت زهرا
هلله کردند
اشک شوق ریختند !
با چشمان باز
پشت سیاهی
امام رو دیدند !
بر خاک افتادند
تبریک عید گفتند !

حضرت امام ،
با یال و کویال
بر روی دستها
دسته های بسته
به قبرستان رسید !

بهشت زهرا !

صدها میکروفون
دروبینها و فرستندگان
دهها بلندگو
هلی کوپتر ها
تو هوا پرواز
با دیده بان ها
تک تیراندازها !

زمین و زمان
صدا و سیما
صدای آقا ،
تصویر آقا !

اهالی شهر و روستاها
همه میخواستند تو بهشت برن
جا نمی شد !
با افسون صوت و سیما
بهشتو آوردن تو خونه
همگی با هم توی بهشت !

بهشتیان ، سحر شدگان
سرتا پا یه گوش
یه گوش بزرگ !
صدای امام
از اوج اعلای
بگوش میرسید !

من ، تو دهن این دولت میزنم !

مسخ شدگان ،
کهنه پرستان
همه مردگان ،
از جا پریدند !
لباسهای رزم
ایزار جنگی
از تو گنجه ها
از توی قبرها
بیرون آوردند
رویاهاشون رو
تو گورستان
بخاک سپردند !

دیو قصه ها
با سپاه مرگ در بهشت زهرا
عهد و پیمان بست :

میکنم آباد این بهشت مان !
از همین لحظه
عشق به میهن
رویا و خیال
خنده و شادی
آزادیخواهی
عشق به هم‌نوع
ممنوع است
ممنوع !

همه چی باید اسلامی باشد !
گریه کردن صواب است !
اقتصاد مال خر است !
همه انسانها کارگرند !
میپوسم اکنون
دست کارگر
دستهای بسته
چشم و گوش بسته
زبان بریده
فقیر و فاضل
عبداللهی !
گوشت قربانی !

دهه فجر
آغاز شده بود !

میلیونها انسان
ساده و عاشق
در پی قصه
قصه تازه
زندگی نو

آب و نون و گوشت
سرپناه ساده
در پی امام به قعر پیوستند !
لحظه های قعر !
ضد رویاها !
لحظه های قهر !
ضد انقلاب !

صفحه ورق خورد
تاریخ ایران
به عقب بازگشت !

هزار... سال سقوط
دوران علی
مالک اشتر
امام حسین ، صحرای کربلا
با بازیگران
عصر امپریالیسم

عصر سیاست
عصر استثمار
عصر خیانت
عصر انقلاب تکنیک و صنعت
خود فروخته گان
با نام و نشان
دین و سیاست

چپاول و غارت
دهلیز و زندان
جنگ و ویرانی !

لحظات خواب !
خواب در بیداری !
فریب یک ملت !
تخریب یک رویا
رویای آزادی !
خدعه و نیرنگ !
کابوس و وحشت !

لحظاتی دیگر
مردم هوشیار
کشیدند فریاد :
برخیزید از خواب
اغمای اندیشه
فغان و فریاد
نه ! به ویرانی
مبارزه تا مرگ
برای آزادی !

لحظاتی بعد
همگی دیدند
در بند ، دربند
در بند ایمان
اعتماد و باور
در بند دیوان !

راه ها بسته بود
زنجیر فریب
بپا بسته بود
تاریخ اسلام !

کاخ های خیال
با شن و ماسه
بر لب دریا
ساخته شده بود
در طی یک شب
از اون همه کاخ
امید و رویا
برج آزادی

جز مثنوی ماسه
نماندش بر جا !

مردم هوشیار
همه دریافتند
صحنه هستی
با طلسم دیو
قرنهای قرن
به عقب رفته است !

نه به این بازی
زندگی بازی
مداومت ، مقاومت
کارگران ، زحمتکشان ،
آی رفقا ،
آی خواهرها ، برادرا
برخیزید از خواب

بشکنیم زنجیر
بشکنیم بتان
بت خود ساخته !
چه شد رویاها
کاخ های خیال !
چه شد شوراها
شور و غوغاها
انقلاب و تدبیر !
چه شد آزادی
نان و امنیت
نفت و گوشت و قند
بهداشت و درمان
کار و اندیشه !

فرمودند امام
خفه بمیرید !

شورای انقلاب
فرمان صادر کرد :
انقلاب اداری !
شورای کارخانه
همه شوراها

شورای بی شورا
باز خرید و اخراج
زندان و شکنجه و اعدام
کشتار آگاهی !

انقلاب فرهنگی !
جنگ تن به تن

سنگر آزادی
تخریب دفاتر
کتابسوزان
اشغال دانشگاه
تعطیل و تعقیب

زندان و شکنجه و اعدام
شورای بی شورا
انجمن اسلامی
جهاد سازندگی
جهاد دانشگاهی
وحدت حوزه و دانشگاه
کشتار آگاهی !

ارتش بیست میلیونی
بسیج مستضعفان
سپاه مسخ شدگان

سپاه پاسداران
پاسداران جعل
پاسداران چهل
پاسداران مرگ
یاران امام
علی زمان

دیو قصه ها
با توپ و تفنگ
سلاح سنگین
چماق و چاقو
پنجه بوکس و تیغ
بپا ایستادند !

جنگ طبقات !

ستون پنجم خبر می‌آورد !

در کارخانه ها
در دانشگاهها
چهار گوشه ایران
خلق های ایران
بپا ایستادند !

بگیر و ببند
کشته ها پشته
تعقیب و گریز
دستگیری و زندان
شکنجه و شلاق
صف های اعدام
در سراسر ایران !

جنگ با عراق
نعمت الهی
به خدمت آمد !
از همه دنیا
اسلحه سازان
خدایان جنگ
آتش آوردند
آتشی بزرگ
برای ایران
عراق و افغانستان
فلسطین و لبنان !

شهر و روستا
درگیر در جنگ !
بمباران ها
موشک بارانها
پرواز جت ها
فانتوم ها و میگ !
هزاران جوان
عاشق و نادان
شجاع و جسور
سوی جبهه ها روانه شدند !

هیزمهای جنگ
گوشت دم توپ
سوختند و ساختند
زندگی باختمند !
دریانی از خون
راه افتاد براه
دشته را پر کرد
شهر ها رو پر کرد
پر از جنازه !

گل های پرپر
روی امواج دست
رفتند به بهشت
به بهشت زهرا
بهشت ایران !

جنگ در شهرها
خانه به خانه
صداها جرتقیل
هزاران پیکر
آویخته از آن !

هزاران گل سرخ
گوشه زندان
گروگان دیوان !

بهار انقلاب
زخمی و خونین !

تخریب ایران
به پایان رسید !
آنچه مانده بود
ویرانی و زخم
بیماری و درد
بیکاری و فقر
کوین ارزاق
بخور و نمیر
ارتشاء و فحشاء
ابتذال فرهنگ
تفتیش عقاید
فاشیسم عریان
حاکمیت اسلام
سود و سرمایه !

فرشته نجات
در پایان کار
جام زهر در دست
فرمان صادر کرد :
گروگانها را
از قید حیات
بکنید آزاد !
نوشید جام زهر
بدرک پیوست !

تابستان خونین
لحظه های مرگ
زندان های ایران
قصابخانه تاریخ
سرود و حماسه و فریاد
دسته گل های سرخ
ستون دژخیمان
شلیک !

گلوله انی در چشم
گلوله انی در دهان
گلوله انی در سینه
سروها ی ایستاده !

به پاهایشان شلیک کنید !
تیرهای خلاص !

شقایق های خونین
در سکوت و تهدید
گور به گور شدند !
گورهای جمعی
قبرستانهای نو
لعنت آبادها
آباد شدند ، آباد !

گلزار انقلاب
تهاجم کفتاران ؛
سگان وحشی

پرپر و ویران !

پرنده گان عشق
بجرم ارتداد
نفی هر قفس
بسیخ کباب
غنچه های گل
شعله آتش !

بهار اسلام
در سرزمین ایران
آری
ایران شد آباد
بهشت زهرا ها
لعنت آباد ها
آباد شدند آباد !

و گلها هنوز سوگوارند !

بچه های من
رفقای من
قصه بهار
قصه فصل هاست
فصل های دوار
گردش و گردش
دوباره زایش !
تکامل انسان
چیزی جدا از
این قصه ها نیست !

شناخت تاریخ
جنگ طبقات
یگانگی ها
ضرورت و نیاز
تضاد و تغییر
ابزار تغییر
دست تو دست هم
انقلاب و تغییر !

بهار انقلاب
به خزان نشست
بارش برگها
سوختن سروها
زمستان آمد
در فصل بهار !

چرا چنین شد ؟

هزاران سنوال درپی فرار !

در گذار زمان
آموختیم از آن
شعور جمعی
نطفه تغییر
در طی جنگها
جنگ طبقات
بخون خود غلطید
جایش خالی بود
در شهر و روستا
در شور و غوغا !

زمستان آمد
چه زمستانی
سخت و طولانی
تو خشکسالی ها
ریزش برگها
توی یخبندان
خیلی ها مردند
از سیاه ماهیها
خیلی شدند
اسیر بندها :
بند زندگی
بند بردگی
از خو دبیگاتگی
خیلی ها شدند
تواب و نادم
بدام کشیدند
دسته به دسته
غولهای عاشق
زخمی و خونین !
باز قل و زنجیر
زندانی نو
شکنجه های نو
تابوت و جعبه
فراموشخانه
توی هر خانه
تو هر کارخانه
تو شهر و روستا
دار ها آویزان !
زندگی و مرگ برای همه !

خیلی ها زدند
از قفس بیرون
زدن به جاده
زدن به جنگل
زدن به دریا
....
رفتن از ایران
رفتن که شاید ،
کاری بکنند
کاری کارستان !

راه های فرار
همگی یک دام !
سرزمین نو
زندگی نو
آموزش نو
یک خدای نو
قفس رنگی
حوض بلورین !

توی قفسها
پرندگان مهاجر
پر میکشیدند
تا سقف قفس
دسته به دسته
خونین و مالین
بیمار و خسته !

از نفس افتادند
دسته و پا بسته !

نشستند زمین
با آه و زاری !
هرکی هرکی بود
بحث و جدلها
نفی اعتماد !
نفی اتحاد !
شورا بی شورا !

شور را همگی
به وفور داشتند
شعور جمعی
خشکسالی ها !

بر کف قفس
دانه های کوهی
وسوسه میکرد
زندگی من !

نشستند برخی
بر روی تخم ها
شاید یه روزی
جوجه های عشق
با شعور و شور
بپرند از جا
بشکنند قفلها
بریزند دیوار !
چندی نکشید
جوجه های عشق

آمدند بیرون
از توی تخم ها
هریکی شدند همپراز مام
فراموش کردن
غریزه پرواز
پدران شوق
مادران تخم
فراموش کردن
قصه پرواز
طلسم قفلها !

رویا و خیال
فقط توی خواب
تا همین لحظه !

برید بخوابید
نسل های زخمی
باز صبح فردا
شورا بی شورا !
همه سرکار !
کار و بیکاری برای همه !

هزاران بچه
چشمها را بستند
یکی نشسته گوشه ائی تنها
چشمانش سنوال
پیکرش سنوال !

خوایم نمی آد !
نمیشه بابا یه چیزی بگم ؟

چرا نمیشه ؟
بگو و بخواب
با عشق و رویا
امید و تغییر !

هر کسی این
قصه رو میفهمدش
خوب میدونه
سرنوشت من
سرنوشت تو
سرنوشت ما
هنوز هم تو دست اون دیوهاست
اما یه روزی
هر روزی باشه
باید بگیریم
بدست خود !

یه روز از روزها
باز هم صدای بهار میآد
گل مشت افتاب
از پشت ابرها

بیرون میاد
ابر های سیاه
ابر حماقت
ابر خودخواهی
یه روز از روزها
با حضور من
با حضور تو

هر جا که هستیم
حتی تو قفس
حتی توی حوض
میرونی ابرها
از تو آسمون !
ابر ها که برن
گل مشت افتاب

نطفه تغییر
جان میگیرن
رشد میکنن
پا میگیرن
راه میفتن
یخ ها آب میشن
جویبارها جاری
هر کجا ظلم است
هر کجا بیداد

هزاران انسان میان خیابون
میزنن بیرون
زندگی در دست
با چشمانی باز
هوشیار و دانا
میریزن رو هم
آگاهیشون رو

تدبیر میکنن
همگی با هم
زندگی نو
برای همه

با هر رنگ و نام !
تا به اون لحظه
مثل همیشه
کار و اندیشه
تغییر جهان
رویای دیرین
رویای شیرین
هم توی خواب
هم تو بیداری
باید بمونه
تو قصه ها
در کنار ما
در کار ما !

با این قصه ها
با این غصه ها
نبود بهار
زمستان سخت
آتش گلها
کباب جوجه
با کدام خیال
با کدام رویا

من به خواب برم ؟
من تو رویاهام
خودم تو دریا می بینم
دور و برم میلیونها ماهی
سبب و سرخ و رنگارنگ
همه متحد
همه همصدا

میکشیم تورا رو زیر آب
میریم کشتی رو قعر آب
هر شبی که بخواب میرم
اسیر رویا ها میشم
تو رویاهام
به دریایی رسیده ام
نه کشتی است ،
نه ناخدا ،

نه تور سنگین بلا
شاه ماهی ها ، سگ ماهی ها
اره ماهی ها ، کوسه ماهی ها
مرغ ماهیخوار ، پلیکان زشت
همگی رفتن از دور ما
رفتن و مردن اون دورا
همه ماهی ها
رنگ و وارنگ
از همه رنگ

هرکی بکاری مشغوله
هر کسی یه سقفی داره
روی گلها ، خوش میخوابه
خونه ها ، دیوار نداره
قفل و کلید هم نداره
هیچکسی غصه نداره
هیچکسی وحشت نداره !

توی اون دریا
عاشق شدن
عشق ورزیدن
عبادته

هر دل ، تیمار دلی
هر دل ، غمخوار دلی

هر دل ، همراه دلی
همه شاد و خندان هستند
میون گلها نشستن
با غنچه ها حرف میزنن
راز عشقو بهش میگن
آنقدر میگن
تا باز بشن
تخم بریزن
گل بیارن
دریا رو گلستونش کنن
برای هر کس
سایه کنن
خانه کنن
خانه عشق !

میدونی رفیق
از قصه هات یاد میگیرم
اونها را بخاطر میسپارم
اما قصه هات غم بارونه
آبشار درد ها جاریه
تو که اینقدر قصه داری
قصه های زندگی داری
میتونی با رویاهای من
یه قصه تازه بگی ؟
نمیشه یه قصه بسازیم
اونها رو با غصه نسازیم ؟

تو قلب من یه دریاست
دریانی از امید هاست
من اسیر غصه میشم
خواب می بینم
اسیر دیوها هستم

من از این خواب بیزارم
از هر چی دیو بیزارم !
می تونیم یه قصه بسازیم
قهرمانش دیو نباشه
فردا را نشونه بگیره ؟
دیروز ما نساختیم !
فردا ما میسازیم !

میتونیم یه قصه بسازیم
هر کی در اون قهرمانه
نقش خودش رو میدونه
نقشی که از ایفای آن
امید و عشق و زندگی
برای همه اثر داره !

نمیشه که از دست خدا
شیشه عمر دیوها رو
در بیاریم
بزنیم زمین بشکنیمش
هزار و یک تیکه بشه
هر تیکه اش تیری بشه
بره توچشای دیوها
از تو قصه ها

برای ابد
دور بشن و دود بشن ؟
نمیشه که از قصه های درد
درس بگیریم

بهار رو تو شهر قصه ها
به روی صحنه بیاریم ؟

چشممون را باز بکنیم
هر چی کهنه هست
هر چی مانع است
دست تو دست هم
مثل یه شبح
آگاه و هوشیار
با علم و تدبیر
کار و اندیشه
از سر راهها دور بکنیم ؟

خوابیدی پدر ؟

بخواب آسوده !

قصه بهار ، قصه فصلهاست
صدای کفش پاش میاد !

میاد دوباره
بهار ایران
میلیونها ماهی مثل من و تو

اسیر رویان
رویای آزادی !
تغییر و شادی !
میشه دوباره
هر بار دیگه

راه دیگری
تجربه کرد
زندگی اینه
حرکت و اقدام
تضاد و دانش

تغییر و تکامل !
میشه دوباره
با غنچه های گل سرخ
یار بشیم و تبار بشیم !
میشه که باز هم معجزه کرد

دست تو دست هم
پشت به پشت هم
غولی عظیم ساخت
در دستی تاریخ
دردستی ابزار
ابزار تغییر
یک غول اقدام !

صدای پدر از تو رویاهاش بگوش میاد :

به پیش رفقا
کارگران
زحمتکشان
داغ خوردگان
اندیشمندان
بهار انقلاب
در راهه ، در راه !

باز هم رویاها
رویای دیرین
رویای شیرین !

با یاد پر افتخار رفقای
بخون خفته اقدام و تغییر !
12.2.2007 / جهان